

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

1419/4



دانشگاه ارومیه  
مرکز آموزشهای نیمه حضوری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
گروه زبان و ادبیات فارسی

پایان نامه جهت دریافت درجه کارشناسی ارشد (M.A)

عنوان:

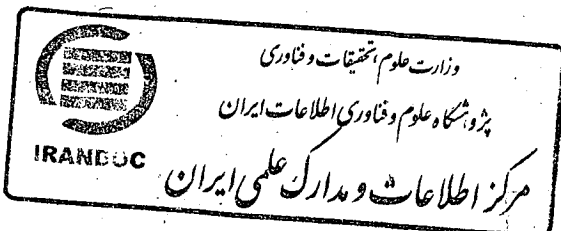
مرگ و زندگی در اشعار عطار نیشابوری

پژوهشگر:

سلمان کوهزاد

استاد راهنما:

دکتر عبدالله طلوعی آذر ۱۱ / ۱۰ / ۱۳۸۹



پاییز ۱۳۸۹

۱۴۸۹۷۶



دانشگاه ارومیه

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

۳۹۴-۳

پایان نامه ۱ آقای دلمان کوزرادر به تاریخ ۱۹/۱/۳۰ شماره

تحت عنوان سبک وزندگی در آثار عطار نیشابوری

مورد پذیرش هیأت محترم داوران با رتبه عالی و نمره ۱۸ قرار گرفت.

۱- استاد راهنما و رئیس هیأت داوران

طلوعی آذر

۲- استاد راهنمای دوم پایان نامه:

۳- داور خارجی:

۴- داور داخلی:

۵- استاد مشاور:

۶- نماینده تحصیلات تکمیلی: بهمن نزهت

## تقدیم:

تقدیم به آنانکه با مرگ سرخ خویش زندگی را از بند سیاهی رهایی بخشیدند.

## تقدیر و تشکر:

با سپاس از اولین و آخرین. با تقدیر از اساتید گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه بویژه آقایان دکتر نظریانی، دکتر قدمیاری و دکتر نزهت که زحمت داوری و نظارت بر این رساله را بر عهده گرفتند و با تشکر ویژه از جناب آقای دکتر عبدالله طلوعی آذر، استاد راهنما، که تمامی زحمات بنده را با فروتنی بر عهده داشتند.

# فهرست مطالب

صفحه

عنوان

|     |  |
|-----|--|
| ۱   | چکیده                                      |
| ۲   | مقدمه                                      |
| ۵   | فصل اول: عطار و آثارش                      |
| ۸   | فصل دوم: مرگ‌های خودآگاهانه                |
| ۸   | ۱. انتخاب مرگ یا راهی که به آن منجر می‌شود |
| ۳۱  | ۲. مرگ ارادی                               |
| ۳۵  | فصل سوم: مرگ پیش از مرگ                    |
| ۳۵  | ۱. کشتن نفس و ترک خود                      |
| ۶۳  | ۲. آمادگی برای مرگ                         |
| ۶۹  | فصل چهارم: مرگ‌های عادی                    |
| ۶۹  | ۱. دیدگاه مثبت و اشتیاق به مرگ             |
| ۷۳  | ۲. دیدگاه منفی و ترس از مرگ                |
| ۸۱  | ۳. حسرت، حیرت و عبرت از مرگ                |
| ۱۱۵ | فصل پنجم: زندگی در اشعار عطار              |
| ۱۱۵ | ۱. زندگی به جان و قوت                      |
| ۱۱۸ | ۲. زندگی به دانش، عشق، یاد                 |
| ۱۲۲ | ۳. زندگی به حق                             |
| ۱۲۸ | فصل ششم: ترکیبات مرگ و زندگی در اشعار عطار |
| ۱۲۸ | الف: ترکیبات اضافی «زندگی»                 |
| ۱۳۰ | ب: ترکیبات وصفی «زندگی»                    |
| ۱۳۱ | ج: ترکیبات اضافی «مرگ»                     |
| ۱۳۵ | د: ترکیبات وصفی «مرگ»                      |
| ۱۳۷ | نتیجه‌گیری                                 |
| ۱۳۸ | فهرست اعلام، آیات و احادیث                 |
| ۱۳۸ | فهرست اعلام                                |
| ۱۴۱ | فهرست آیات                                 |
| ۱۴۲ | فهرست احادیث                               |
| ۱۴۳ | فهرست منابع                                |
| ۱۴۶ | چکیده انگلیسی ( Abstract )                 |

## چکیده

مرگ و زندگی مهم‌ترین دغدغه فکری بشر از همان آغاز خلقتش بوده است. از یک سو زیبایی‌های آفرینش و از سوی دیگر عدم تحمل رنج‌های زندگی، دو دیدگاه متفاوت بدبینانه و خوش‌بینانه را درباره مرگ به وجود آورده است. اما با وجود مشکلات فراوان زندگی؛ دغدغه نیستی و نابودی نیز انسان را به ترس از مرگ و سرگردانی در زندگی واداشته است. همین ترس و حیرت، گاه انسان را به فکر مقابله با مرگ و گاه به فکر خوش‌گذرانی انداخته و در فرهنگ هر ملتی، مایه خلق آثار زیبای هنری و ادبی شده است. تصور زندگی بی‌مرگ اگرچه لذت‌بخش است، اما به تحریک انسان پایان نمی‌دهد. هر کس برداشت خاص خود را از مرگ و زندگی دارد، اما هیچ‌کس در زیبا نشان دادن چهره مرگ بر عارف پیشی نمی‌گیرد. عطار - این شاعر عارف - نیز مانند دیگر عرفا، مرگ را در مفهوم عام خود، رهایی و آزادی از قید تن و رسیدن به زندگی واقعی و در مفهوم خاص آن، کشتن نفس و رسیدن به مرگ پیش از مرگ می‌داند. مفهوم مرگ پیش از مرگ در اشعار عطار، بیش از دیگر انواع مرگ به تصویر کشیده شده است، و این خود نشان می‌دهد که وی تنها از دور با این نوع مرگ آشنایی نداشته بلکه آنچه را بیان می‌کند حاصل تجربه‌های وی در عرفان است.

واژگان کلیدی: زندگی، مرگ، مرگ ارادی، نفس، عرفان، شعر، عطار نیشابوری.

## مقدمه

جز خداوند لایزال و لایموت - که در ذهن و وهم و خیال نمی‌گنجد- هر چیز که در ذهن تصور شود، آغاز و پایانی دارد. آدمی نیز همانند هر موجود دیگری، همان‌طور که روزی پا به عرصه هستی گذاشته است، باید روزی از هستی رخت بریندد، فاصله‌ای میان دو عدم. این همان دغدغه‌ای است که برای انسان وجود داشته و دارد. از کجا آمده و به کجا خواهد رفت. چنین تحیری همواره گریبان‌گیر آدمی بوده و اغلب او را واداشته که برای رهایی از فکر نیستی و عدم به لایعقلی و خوش‌گذرانی در مدت کوتاه زندگی بپردازد.

در اساطیر و فرهنگ‌های مختلف، در کنار ویژگی مثبت قهرمانان، یک منبع زندگی جاوید از چشمه، گیاه، میوه و یا چیزهای دیگر می‌بینیم که بی‌مرگی قهرمانان را تضمین می‌کند. این خود نشان‌دهنده اشتیاق انسان‌ها به جاوید ماندن است. مگر نه اینکه فرهنگ‌ها حاصل اندیشه‌های همین مردمان است. حتی خواندن داستان‌هایی که در آن فردی یا گروهی با رسیدن به چشمه بی‌مرگی، جاودان شده‌اند، امیدوارکننده و لذت‌بخش است.

آنچه گفته شد برداشت عموم از مرگ و اندیشه‌های آنان برای رها کردن خود از تشویش مرگ بود. در مکتب اسلام با تعلیماتی که از بزرگان این مکتب به پیروانشان رسیده است مرگ فقط وسیله‌ای برای گذشتن از جایی به جایی دیگر است، نه خاموشی ابدی. به همین دلیل است که اصطلاح درگذشتن را برای مرگ به کار می‌برند. بزرگان این مکتب همواره انسان را به تفکر در مورد هستی و مرگ می‌خوانند و این خود راهی است برای اینکه انسان، دیگر از مرگ نهراسد، چرا که فرار از مرگ، هراس آن را دوچندان می‌کند.

عرفا و اولیاءالله برداشتی بسیار متفاوت از مرگ دارند. هر واژه‌ای در اصطلاحات آنان معنی خود را می‌بازد و حاوی معنی جدیدی می‌شود. مرگ نیز در نزد این طایفه، دیگر آن معنای ترسناک و هراس‌انگیز نیستی و نابودی را ندارد. آنها نه تنها ترسی از مرگ ندارند بلکه خود را مشتاق چیزی می‌دانند که با آن بتوان به حق پیوست. آنها طاقت طول فراق ندارند و دیدشان به این دنیا، دید رهگذری خسته است به سایه‌ای که در آن اندکی بیاساید. آنها همواره آماده حرکت هستند، خواب و قرار ندارند. اینها نظر ابتدایی یک عارف به مرگ است و تنها عدم هراس وی از مرگ را می‌رساند، اما باید دانست که عارف، تنها به مرگ راحت و گذشتن بی‌دردسر از دنیا نمی‌اندیشد. هدف وی در آن سوی عالم خاکی است و معتقد است که برای رسیدن به زندگی واقعی، باید از همین جا شروع کرد. سیر و سلوک عرفا جز رسیدن به همین واقعیت وجودی خود، چیز دیگری نیست. این سیر و سلوک، مرگی اختیاری می‌طلبد تا سالک با قدم‌های خود به دیدار حق رود، وگرنه مرگ برای همه وجود دارد و مرگ جسم، دلیلی برای پیوستن به زندگی جاوید نخواهد بود.



«پس سزاوار است تا حد امکان در این دنیا خود را برای حیات نورانی و معنوی آن جهان آماده ساخت و خود را از قید جسمانیات آزاد کرد و باطن را از آن رها کنید و تصفیه جسم را از همین جا شروع کرد و پیش از آنکه مرگ در رسد به کام مرگ رفت. بنابراین مرگ بالاترین درجه در حرکت به سوی فنا و محو است.»<sup>۱</sup>

سرنوشت پیامبران و اولیایی چون ادریس، خضر و عیسی(ع)، زمینه‌ای برای پرداختن عرفا به مرگ ارادی شده و قبل از عطار، شاعری حکیم و توانا چون سنایی به زیبایی، آن را در اشعار خود با مرگ ادریس گونه مطرح کرده است. مرگ ارادی عرفا علاوه بر مأنوس بودنشان با مرگ، نشان از اشتیاق فراوان ایشان برای هرچه زودتر رسیدن به دیدار حق است.

«همیشه افرادی هستند که در همین زندگی کنونی‌شان، احساس می‌کنند که آن قدر مجذوب خدا شده‌اند که طاقت جدا ماندن از محبوبشان را تا هنگام مرگ ندارند. ... آنها با مرگ و فنا محدودیت‌ها و تعینات فردی‌شان، در گستره لایتناهی جمال الهی زاده می‌شوند. آنها هیچ ترسی از مرگ ندارند؛ چرا که بارها مرده‌اند و متعاقب هر مرگی تولد بهتری یافته‌اند.»<sup>۲</sup>

«صوفیان به دو نوع موت طبیعی و ارادی قائل‌اند و گویند آن دو نیز به چهار قسم تقسیم می‌شوند: اول موت احمر که در مرگ طبیعی همان قتل و کشته شدن است و در موت ارادی عبارت است از مخالفت با نفس و عوامل آن. ... دوم موت اخضر که در مرگ طبیعی مردن از مرض و آثار آن است و در مرگ اختیاری پوشیدن لباس ساده است. ... سوم موت ابیض است که در مرگ طبیعی مردن است از نوع غرق شدن و امثال آن و در موت ارادی جوع و گرسنگی است. ... چهارم موت اسود است که در مرگ طبیعی از جنس مرگ به وسیله آتش و نظایر آن است و در موت اختیاری تحمل آزار و اذیت خلق است.»<sup>۳</sup>

از میان مرگ‌های چهارگانه‌ای که بیان شد، آنچه که در این رساله خواهد آمد نوع اول آن یعنی «موت احمر» است که هم در میان آثار عطار فراوان یافت می‌شود و هم با موضوع رساله در ارتباط است و هم اینکه سه نوع دیگر مرگ را به نوعی در ذرون خود دارد. چرا که قناعت در پوشیدن لباس ساده، گرسنه ماندن و تحمل جفاهای خلق، تنها در سایه مبارزه با نفس امکان‌پذیر خواهد بود.

عطار قبل از اینکه عارف باشد یک انسان است و دغدغه مرگ، ذهن او را نیز به خود مشغول می‌کند. گاهی برای رها شدن از عمر دراز، مرگ را آرزوی خود می‌داند و گاهی ترس خود را از مرگ، آشکارا بیان می‌کند. در جایی مرگ را به عنوان عامل رهایی و خلاص از دنیای فانی نشان می‌دهد و در جایی دیگر آن را گرفتاری و بلا می‌داند. اما باید توجه داشت آنجا که وی دیدگاه امی خود را از مرگ بیان می‌کند، از آن به عنوان عاملی سازنده و بازدارنده از گناه بهره می‌برد. «با این همه، مرگ‌اندیشی عطار نومیدانه نیست. برای او مرگ پایان همه چیز نیست حتی آغاز سیر و پویه‌ای تازه است.»<sup>۴</sup>

۱ - ریتر، هلموت، دریای جان، ج ۱، ص ۲۸۱.

۲ - چیتیک، ویلیام، درآمدی بر تصوف و عرفان اسلامی، ص ۱۷۲.

۳ - گوهرین، سید صادق، شرح اصطلاحات تصوف، ج ۹، صص ۳۸۱-۳۸۰.

۴ - زرین کوب، عبدالحسین، صدای بال سیمرغ، ص ۷۵.

عطار گاه چنان از شور جان خویش سخن می‌گوید، که مرگ را به دیده تحقیر هم نمی‌نگرد. او با پشت سر گذاشتن چهل وادی و رسیدن به حقیقت وجودی خود، چنان شوری در جان خود احساس می‌کند که گور و کفن نیز نمی‌تواند آن را پنهان کند. «سایه ابدی مرگ نیز خاطر شوریده‌اش را سکونی نمی‌بخشد»<sup>۱</sup>

عقیده واقعی عطار به اینجا ختم نمی‌شود. دیدگاه اصلی او را باید در آنجایی جستجو کرد که مرگ پیش از مرگ را مطرح می‌کند. وی می‌گوید پیش از آنکه با اجل طبیعی خود بمیریم، باید از هفت خوان نفس بگذریم و با فنای صفات، به بقای ذات احدیت زنده شویم. وی با تأثیرپذیری از قرآن کریم، می‌گوید که کشته شده‌های این هفت وادی را که در راه جهاد نفس به شهادت رسیده‌اند، مرده نپنداریم. ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾<sup>۲</sup> وی می‌گوید عروج به آسمان‌ها و پرواز دادن روح از عالم خاکی، با وجود وزنه‌های سنگین نفس که به پای روح بسته شده است، امکان‌پذیر نخواهد بود. در واقع رسیدن به زندگی حقیقی و پاک شدن از هستی مجازی در مکتب عطار، برتر از زنده کردن مردگان است. پس مرگی که عطار از آن سخن می‌گوید مرگ و نابودی خصلت‌های حیوانی است، زیرا روحی که خداوند در انسان دمیده هرگز فانی نمی‌شود و در نهایت چون قطره‌ای به دریای ابدیت خداوندی خواهد پیوست.

۱ - شجعی، پوران، مسافر سرگشته، ص ۲۸۶.

۲ - قرآن کریم، آل عمران، ۱۶۹.

## فصل اول: عطار و آثارش

ناگفته‌ها درباره زندگی و مرگ عطار، بیش از گفته‌هاست. حتی آثار فراوانی که از وی به جا مانده، نتوانسته است این ابهامات را از بین ببرد. البته انتساب نادرست بسیاری از این آثار به وی، خود بر ابهامات موجود افزوده است. شاید دلیل دیگر ناشناخته ماندن وی که البته بر محبوبیتش نیز افزوده، عدم هیچگونه انتساب به دربار و عوامل درباری است. در سراسر اشعار وی حتی یک بیت شعر نیز نمی‌توان یافت که در آن مدح چنین افرادی را کرده باشد.

با اینکه کتاب‌های تاریخ و تذکره، تاریخ ثابتی از ولادت و مرگ وی ارائه نمی‌کنند، اما نظر قریب به اتفاق در مورد تاریخ ولادت وی ۵۳۷ هـ. ق. و تاریخ وفات یا شهادت وی ۶۱۸ هـ. ق. است.<sup>۱</sup> وی زاده قریه کدکن از توابع نیشابور است. نامش محمد، کنیه‌اش ابوحامد، لقبش فریدالدین و نام پدرش ابراهیم است. دوران زندگی وی با دو فتنه خونین غز و مغول همراه بوده و به روایتی، خود وی نیز در فتنه مغول و به دست یکی از آنان به شهادت رسیده است. دکتر شفیع کدکنی در مقدمه کتاب مختارنامه، درباره قطعی بودن شهادت وی چنین می‌گوید: «سرانجام عطار، مثل بسیاری از جوانب زندگیش روشن نیست. اینکه وی به مرگ طبیعی نمرده و بر دست کفار تاتار شهید شده است جزء اطلاعات مسلم تاریخ ادبیات فارسی است.»<sup>۲</sup>

در تغییر احوالات عطار و گرایش وی به عرفان و تصوف، داستان افسانه‌مانندی بیان می‌کنند که چون بنا موضوع ما مطابقت دارد، در اینجا آورده می‌شود. «گویند سبب توبه وی آن بود که روزی در دکان عطاری مشغول و مشغوف معامله بود، درویشی به آنجا رسید و چند بار شیء الله گفت. وی به درویش نپرداخت، درویش گفت: ای خواجه تو چگونه خواهی مُرد؟ عطار گفت: چنانکه تو خواهی مُرد. درویش گفت: تو همچون من می‌توانی مُرد؟ عطار گفت: بلی. درویش کاسه‌ای چوبین داشت، زیر سر نهاد و گفت: الله، و جان بداد. عطار را حال متغیر شد و دکان برهم زد و به این طریق درآمد.»<sup>۳</sup>

آنچه که در مطالعه آثار عطار قابل ملاحظه است، برتری مرگ‌اندیشی بر زندگی‌اندیشی اوست. این عامل بی‌تأثیر از رویدادهای اجتماعی دوران شاعر نیست. همان‌طور که گفته شد سراسر عمر وی با سیاه‌ترین و خونین‌ترین فتنه‌های تاریخ این سرزمین هم‌زمان بوده است. «عمری که بدین‌گونه در میان دو فاجعه خونین [غز و مغول] گذشت، آیا مایه تعجب است که حاصل آن این همه دردآلود، پرسوز و آکنده از مرگ‌اندیشی باشد؟»<sup>۴</sup> البته در لابلای تمام مرگ‌سرائی‌های وی می‌توان نشانی از زندگی یافت. اگر وی خود و مخاطب را به مرگ در راه

۱- تاریخ‌های ولادت و شهادت عطار برگرفته از منبع ذیل است: (صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، صص ۴۹۷ و ۴۹۱).

۲- شفیع کدکنی، محمد رضا، مقدمه مختارنامه، ص ۲۹.

۳- جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۵۹۷.

۴- زرین‌کوب، عبدالحسین، صدای بال سیمرغ، ص ۴۵.

دوست و همچنین مرگ پیش از مرگ می‌خواند و اگر با یاد مرگ، بیداری از خواب غفلت را القا می‌کند، به دلیل زندگی است که این مرگ‌ها، وسیله و شرط رسیدن به آن است.  
بدون پرداختن به حاشیه و ذکر بی‌نتیجه آثار منسوب به وی، در اینجا تنها آثار مسلم و قطعی وی بیان می‌شود که به عنوان منابع اولیه، مورد استفاده قرار گرفته است.

۱. **منطق الطیر:** حکایت رفتن مرغان به رهبری هدهد به سوی سیمرغ است. مرغان در اینجا نمادی از اقلشار مختلف مردمند که از آن میان، عده اندکی حاضر به این سفر می‌شوند. هدهد نیز نماد پیر و هادی سالک در این سفر خطر آفرین است. آنها باید از هفت وادی بگذرند تا به پیشگاه سیمرغ، که نمادی از خداست، برسند. اما از آن میان نیز، عده زیادی در وادی‌های مختلف کشته می‌شوند، تا اینکه تنها سی مرغ به پیشگاه سیمرغ می‌رسند. عطار با ایجاد آرایه جناس میان سی مرغ و سیمرغ، اتحاد سالک و خدا را بیان می‌کند.  
هفت وادی منطق الطیر عبارتند از: ۱. طلب ۲. عشق ۳. معرفت ۴. استغنا ۵. توحید ۶. حیرت ۷. فنا

۲. **مصیبت‌نامه:** شرح سفر طولانی سالک فکرت است برای رسیدن به زندگی با حق. در اینجا نیز پای پیری در میان است که سالک را راهنمایی می‌کند. سالک باید چهل وادی را پشت سر بگذارد تا به هدف خود برسد. البته تفاوت این سفر با سفر مرغان در منطق الطیر در این است که مرغان بر هفت وادی پیش روی خود آگاهی دارند، اما سالک فکرت در هر یک از منازل سی و پنج گانه آغازین، انتظار یافتن حقیقت و پایان دادن به سفر خود است. جز در منزل سی و پنجم که سالک با رفتن به نزد پیر و مرشد واقعی خود، حضرت ختمی مرتبت (ص) و راهنمایی ایشان، با پنج وادی روبرو می‌شود.

در مجموع، صاحبان چهل منزل که سالک فکرت نزد آنان می‌رود به این شرح است: ۱. جبرئیل ۲. اسرافیل ۳. میکائیل ۴. عزرائیل ۵. حاملان عرش ۶. عرش ۷. کرسی ۸. لوح ۹. قلم ۱۰. بهشت ۱۱. دوزخ ۱۲. آسمان ۱۳. آفتاب ۱۴. ماه ۱۵. آتش ۱۶. باد ۱۷. آب ۱۸. خاک ۱۹. کوه ۲۰. دریا ۲۱. جماد ۲۲. نبات ۲۳. وحوش ۲۴. طیور ۲۵. حیوان ۲۶. شیطان ۲۷. جن ۲۸. آدمی ۲۹. آدم ۳۰. نوح ۳۱. ابراهیم ۳۲. موسی ۳۳. داود ۳۴. عیسی ۳۵. حضرت مصطفی (ص) ۳۶. حس ۳۷. خیال ۳۸. عقل ۳۹. دل ۴۰. جان<sup>۱</sup>  
منطق الطیر و مصیبت‌نامه در بحر رمل مسدس محذوف سروده شده‌اند.

۳. **الهی‌نامه:** حکایت خسروی است با شش پسر خود که هر یک آرزویی دارند و برای رسیدن به آرزوی خود، به مناظره با پدر می‌پردازند. در اینجا نیز می‌توان نشان پیر را در خسرو که به ارشاد فرزندان خود می‌پردازد، دید. شش پسر خسرو از این قرارند: ۱. نفس ۲. شیطان ۳. عقل ۴. علم ۵. فقر ۶. توحید. آرزوهای دست‌نیافتنی آنان نیز از این قرار است: ۱. دختر شاه پریان ۲. سحر و جادو ۳. جام جم ۴. آب زندگی ۵. انگشتری سلیمان ۶. کیمیا. عطار خطاب به آدمی او را خلیفه و خسروی می‌داند که شش پسران او به عنوان وزیر و ندیم، هم می‌توانند او را به سر منزل مقصود برسانند و هم می‌توانند مانع بزرگی بر سر راه او باشند. پس می‌توان پسران خسرو را سالکان و آرزوهای آنان را وادی‌های الهی‌نامه دانست. در اینجا نیز سفری در پیش روی انسان قرار دارد، سفری به درون با شش وادی پیش رو.

۱ - ترتیب فوق برگرفته از کتاب مصیبت‌نامه عطار، تصحیح دکتر نورانی وصال، است.

این سه اثر در یک طرح کلی جای دارند و آن، وجود حکایتی واحد تا پایان و آمدن حکایت‌های کوتاه در میان آن است. با آنکه حکایات مختلف کوتاه و گاه نسبتاً بزرگی در میان حکایت اصلی می‌آید، اما حکایت اصلی به فراموشی سپرده نمی‌شود و تا پایان برقرار است.

۴. اسرارنامه: این اثر متشکل از مقاله‌های متفاوتی است و طرح جامعی همانند سه اثر قبلی ندارد، اما حکایت‌های کوتاه مناسبی در میان آن گنجانده شده است. در مجموع، اثری است تعلیمی با پندهای متفاوتی که بیان می‌شود. این اثر با وجود حجم کم، بسیار به موضوع مرگ پرداخته است.

الهی‌نامه و اسرارنامه در بحر هزج مسدس محذوف سروده شده‌اند و قالب هر چهار اثری که بیان شد مثنوی است. هر چهار مثنوی با بیان توحید خداوند شروع می‌شود و در ادامه، نعت پیامبر اکرم(ص) و صفت معراج ایشان می‌آید. پس از آن ابیات یکسانی در فضیلت خلفای راشدین بیان می‌شود<sup>۱</sup> و سپس موضوع اصلی مطرح می‌گردد و در پایان نیز شاعر در شرح حال خود و اثرش سخن می‌گوید.

«موضوع‌هایی که در قصه‌های عطار مطرح است همه تعلیمی و حکمی و عرفانی است و انسان را به ترک آرایش‌های جسمانی و توجه به احوال نفسانی فرا می‌خواند و با آنکه از گذشت عمر و بی‌ثباتی دنیا صحبت می‌کند و درای کاروان مرگ را همواره در گوش انسان به صدا درمی‌آورد، یکسره تسلیم یأس و بدبینی نمی‌شود و با تصویر دورنمای اتصال به حق و نوید رسیدن به سرچشمه زلال معرفت، القاکننده خوش‌بینی است.»<sup>۲</sup>

۵. مختارنامه: این مجموعه، رباعیات عطار را در بر دارد و گویا عطار خود به فصل‌بندی آن در پنجاه باب پرداخته است. دکتر زرین‌کوب در کتاب صدای بال سیمرغ، در انتساب این اثر به وی اظهار تردید کرده است، اما از آنجا که پیوستگی معنایی بین برخی رباعیات و مثنوی‌هایش مشاهده می‌شود، گمان می‌رود که اثر عطار باشد. البته برخی باب‌های پایانی آن جز تکرار مضامین سست - که با حال و هوای آثار دیگر عطار متفاوت است - لطف دیگری ندارد.

۶. دیوان: در حدود هشتصد و هفتاد غزل، سی قصیده و مقدار کمی ترخیعات ناقص که گویا قسمت‌هایی از آن از میان رفته باشد. وی در دیوان، علاوه بر تخلص عطار، از تخلص فرید، که قسمت اول لقبش است، نیز بهره می‌برد. آنچه درباره دیوان عطار قابل یادآوری است دور بودن از تکرارهای سست و ضعیف با وجود حجم زیاد آن است.

۷. تذکرة الاولیاء: تنها اثر عطار به نثر است که به شرح احوال اولیا، همراه با سخنان و کرامات ایشان می‌پردازد. عطار، ابتدا و انتهای متن خود را با شرح احوال امام جعفر صادق(ع) و امام محمد باقر(ع) زینت داده و در میان آن، شرح احوال، سخنان و کرامات نود و پنج تن از عرفا را بیان می‌کند. برخی از حکایت‌هایی که در مثنوی‌های خود به آنها پرداخته، در این کتاب آمده است.

۱ - در مصیبت‌نامه علاوه بر خلفای راشدین، به مدح حسنین علیهما السلام نیز پرداخته شده است.

۲ - صنعتی‌نیا، فاطمه، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی‌های عطار نیشابوری، ص ۱۲.

## فصل دوّم: مرگ‌های خودآگاهانه

این فصل، خود شامل دو قسمت است که بخش عمده آن در قسمت اوّل آمده است. قسمت دوّم با وجود اینکه نمونه‌های آن در اشعار عطار اندک است، اما به دلیل اهمیت، بخشی را به خود اختصاص داده است.

(۱-۲): انتخاب مرگ یا راهی که به آن منجر می‌شود

در این نوع مرگ، بیشتر پای عشقی در میان است و در پایان عاشق در نهایت اخلاص، کشته عشق و معشوق می‌شود.

در مثنوی منطق‌الطیر، از همان آغاز و با دعوت هدهد به جان‌فشانی در راه سیمرغ، با مرگ خودآگاهانه مواجه می‌شویم.

|                                  |                             |
|----------------------------------|-----------------------------|
| هر که در وی باخت جان از خود برست | در ره جانان ز نیک و بد برست |
| جان فشانید و قدم در ره نهید      | پای کویان سر بدان درگه نهید |

(منطق‌الطیر، ص ۴۰)

عطار در لابلای حکایت‌ها نیز، از زبان هدهد یا هر کس دیگر، مخاطب خود را به جان‌بازی و جان‌فشانی در راه معشوق فرا می‌خواند و ما این را در بسیاری از جاها شاهدیم.

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| مردمی باید تمام این راه را    | جان فشاندن باید این درگاه را |
| دست باید شست از جان مردوار    | تا توان گفتن که هستی مرد کار |
| جان چو بی جانان نیرزد هیچ چیز | همچو مردان برفشان جان عزیز   |

(منطق‌الطیر، ص ۴۱)

«نور آشنایی جان، مردان حق را طالب دیدار و وصال می‌کند تا آنجا که در این راه جان می‌بازد و از سر هستی خود می‌گذرد.»<sup>۱</sup>

۱ - شجاعی، پوران، جهان‌بینی عطار، ص ۱۷۹.

مرد باید کز طلب در انتظار

هر زمانی جان کند در ره نثار

(منطق الطیر، ص ۱۸۳)

«در این مثنوی [منطق الطیر] ... التزام استقبال از مرگ و تصریح شیخ بر دردمندی عاشق و تلقی مرگ به عنوان اصل زندگی، نشان از ارزش مرگ و حلاوت آن در نظر او می‌کند.»<sup>۱</sup>  
پایان مثنوی منطق الطیر - که گویی منظومه جان‌بازی و ایثار عزیزترین چیز در راه دوست است - نیز همانند آغاز آن با مضامین مرگ آگاهانه همراه است.

از سر دردی بدین میدان درآی

جان سپر زار و بدین دیوان درآی

(منطق الطیر، ص ۲۴۷)

می بباید ترک جان نهمار کرد

زین همه بیهوده استغفار کرد

چند خواهد بحر جان در جوش بود

جان فشاندن باید و خاموش بود

(منطق الطیر، ص ۲۴۹)

در حکایت طوطی، عطار از زبان هدهد، جواب طوطی صفتان را - که در پی طول عمر خود هستند - می‌دهد و آنان را به جان‌فشانی در راه یار دعوت می‌کند. او در اصل، جان را در خور یار می‌داند.

هدهدش گفت ای ز دولت بی نشان

مرد نبود هر که نبود جان فشان

جان ز بهر این به کار آید تو را

تا دمی در خورد یار آید تو را

آب حیوان خواهی و جان دوستی

رو که تو مغزی نداری پوستی

جان چه خواهی کرد بر جانان فشان

در ره جانان چو مردان جان فشان

(منطق الطیر، ص ۴۵)

در جای دیگر از همین مثنوی، باز تأکید می‌کند که ارزش جان در این است که خون آن در راه معشوق ریخته

شود.

صد هزاران عاشق سرتیز او

جان کنند ایثار یک خون ریز او

جمله جان ها از آن آید به کار

تا بریزد خون جان ها زار زار

(منطق الطیر، ص ۱۴۴)

۱ - معتمدی، مسعود، زندگی در زندگی، ص ۵۶.

در مختارنامه نیز، باز به نثار جان برای دوست اشاره می‌کند و می‌گوید مرگ برای آن واجب شده است تا خلق، جان خود را قربان روی دوست کنند.

دل‌ها که به جمع آرزوی تو کنند  
خود را قربان بر سر کوی تو کنند  
بر جمله خلق مرگ از آن واجب شد  
تا آن همه جان نثار روی تو کنند  
(مختارنامه، ص ۲۴۷)

به هر حال، عطار پس از جواب هدهد به مرغان، با شیوه معمول خود در مثنوی‌هایش، حکایتی مناسب می‌آورد که در آن، دیوانه‌ای عالی مقام، دوستی با حضرت خضر را به دلیل عمر جاودانش رد می‌کند و مرگ زود هنگام و آگاهانه‌ای را برمی‌گزیند که با آن، جان خود را فدای یار کند.<sup>۱</sup>

ز آنکه خوردی آب حیوان چند گاه  
تا بماند جان تو تا دیرگاه  
من در آنم تا بگویم ترک جان  
ز آنکه بی جانان ندارم برگ آن  
چون تو اندر حفظ جانی مانده  
من به تو هر روز جان افشاند  
(منطق‌الطیر، ص ۴۶)

عطار در ابیات پراکنده‌ای از زبان هدهد در پاسخ مرغان که با آنان اتمام حجت می‌کند، باز به جان‌بازی و مرگ آگاهانه در راه سیمرخ (حق) دعوت می‌کند. هدهد ویژگی رهروان این راه را عشق می‌داند و آنان را به سرانجام کارشان که مرگ است، آگاه می‌کند.

هر که عنقا راست از جان خواستار  
چنگ از جان باز دارد مردوار  
(منطق‌الطیر، ص ۶۰)

هر که را در عشق چشمی باز شد  
پای کوبان آمد و جان باز شد  
(منطق‌الطیر، ص ۶۱)

عطار در الهی‌نامه، در پایان جان‌بازی نابینا که در برابر نام مقدس الله روی داد، دوستی‌هایی را که به جان‌بازی ختم نشود، مجازی و غیر صادق می‌داند.

تو گر در دوستی جان در نبازی  
تو را آن دوستی باشد مجازی  
اگر در عشق اهل راز باشی  
ز صدق دوستی جان باز باشی  
(الهی‌نامه، ص ۱۹۷)

۱ - این حکایت در مصیبت‌نامه، ص ۱۳۸ نیز آمده است.



«پس شرط عاشقی، جان‌بازی و صدق محبت است. هر که در عشق جان‌باز نباشد عاشق نیست.»<sup>۱</sup>  
عطار در جایی دیگر همراهی عشق و جان‌فشانی را اینگونه بیان می‌کند:

گر تو پذیری به جان اسرار عشق  
جان فشانان سر کنی در کار عشق  
(منطق‌الطیر، ص ۱۹۲)

همچنین در الهی‌نامه از زبان شوریده‌ای مصری، از سازش عشق و زندگی تعجب می‌کند و عشق و مرگ را ملازم هم می‌داند:

چنین گفت او که هر شوریده‌ی راه  
عجب نیست آن عجب این است کاین سوز  
اگر عاشق بماند زنده روزی  
که میرد از غم معشوق ناگاه  
گذارد عاشقی در زندگی روز  
بود چون شمع در اشکی و سوزی  
(الهی‌نامه، ص ۱۹۰)

پس راه یافتن به درون پر رمز و راز کار افتادگان و آگاهی بر سر عاشقان، تنها و تنها در سایه‌ی ایثار این عزیزترین نعمت حق، امکان‌پذیر خواهد بود.

تو تا عاشق نگردی نیک جان باز  
نیایی سر کار افتادگی باز  
(الهی‌نامه، ص ۳۰۲)

اگر واقف شوی از جان فشانی  
ز سر عاشقان یابی نشانی  
(الهی‌نامه، ص ۳۶۶)

«پیام دیگر شیخ در اینجا این است که جان‌فشانی سر عاشقان است.»<sup>۲</sup>  
در راه جستجوی سیمرغ، بسیاری از مرغان، فدای این راه می‌شوند و تعداد اندکی نیز به سرچشمه حق (ساحت سیمرغ) می‌رسند، ولی عطار مرگ و زندگی در سایه سیمرغ را یکی می‌داند. البته نیاز به هیچ توضیح اضافی در این نیست که سیمرغ در منطق‌الطیر نمادی از خداست.

چون بدانستی که ظل کیستی  
فارغی گر مُردی و گر زیستی  
(منطق‌الطیر، ص ۶۱)

۱ - شجعی، پوران، جهان‌بینی عطار، ص ۱۹۱.

۲ - همان، ص ۱۸۱.

حکایت پادشاه صاحب جمال نیز، تمثیل زیبایی در روند جریان است و مرگ خود آگاهانه مردمان، آنجاست که می‌دانند کشته‌های زیادی با دیدن جمال پادشاه، به این روز افتاده‌اند، اما از مرگ خود، هراسی ندارند و جان خود را در قبال دیدن جمال او می‌بازند. عطار چنین مرگ آگاهانه در برابر معشوق را بر زندگانی دراز و بی‌حاصل ترجیح می‌دهد.

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| هر که کردی سوی آن برقع نگاه | سر بریدندیش از تن بی گناه     |
| روز بودی کز غم عشقش هزار    | می بمردند اینت عشق و اینت کار |
| گر کسی دیدی جمالش آشکار     | جان بدادی و بمردی زار زار     |
| مردن از عشق رخ آن دل نواز   | بهتر از صد زندگانی دراز       |

(منطق الطیر، صص ۶۳-۶۲)

«لطافت حکایت با تمام استبعادی که دارد به مرگ با عنوان مصطلح خود نمی‌نگرد بلکه در این تصویر، پذیرش مرگ امری مستحسن و دلنشین است تا حدی که مردمان آن را در ازای دیدار شاه به جان خریده بودند.»<sup>۱</sup> عطار در ابیات ذیل که جواب هدهد به مرغان دیگر است، زمینه را برای طرح حکایت شیخ صنعان آماده می‌کند و در تقابل عشق و جان، عشق را برمی‌گزیند و جان را که سد راه عشق است، قابل فدا کردن می‌داند.

|                               |                               |
|-------------------------------|-------------------------------|
| سد ره جان است جان اینار کن    | پس برافکن دیده و دیدار کن     |
| گر تو را گویند از ایمان برآی  | ور خطاب آید تو را کز جان برآی |
| تو که باشی این و آن را برفشان | ترک ایمان گیر و جان را برفشان |

(منطق الطیر، ص ۶۶)

حکایت شیخ صنعان، طولانی‌ترین حکایت در مثنوی منطق الطیر است. در این حکایت، ابتدا این شیخ صنعان است که در برابر دختر ترسا اظهار جان‌فشانی می‌کند. اما بعد از یک سری رویدادها، دختر ترسا آگاهانه در پی شیخ به راه می‌افتد و پس از اسلام آوردن، جان خود را نه برای شیخ بلکه برای معشوق واقعی فدا می‌کند.

|                                     |                               |
|-------------------------------------|-------------------------------|
| گفت شیخا طاقت من گشت طاق            | من ندارم هیچ طاقت در فراق     |
| می روم زین خاندان پر صداع           | الوداع ای شیخ عالم الوداع     |
| این بگفت آن ماه و دست از جان فشانند | نیم جانی داشت بر جانان فشانند |

(منطق الطیر، ص ۸۸)

۱ - معتمدی، مسعود، زندگی در زندگی، ص ۵۶.

«در حکایت شیخ صنعان نیز مرگ دختر ترسا نقش میانجی و واسطه‌ای را دارد که بین یک تحول عظیم روحی - در اثر دیدن خوابی - و حضرت حق واقع می‌شود. چرا که راه رسیدن به حق که شیخ صنعان نمادی از آن است عبارت می‌شود از مرگ. پس دخترک به دنبال شیخ روان می‌شود تا بمیرد و برسد. مرگ دختر، آغاز یک جاودانگی است که با تمام جفاهای خود لایق آن شد.»<sup>۱</sup>

در حکایت مفلس و شاه مصر، مفلسی، عاشق شاه مصر می‌شود و شاه از روی امتحان، دو راه را پیش روی او قرار می‌دهد. یکی مرگ و دیگری بیرون رفتن از شهر. اما از آنجا که مفلس، عاشق واقعی نبود از ترس مرگ خود، حاضر به ترک شهر می‌شود. شاه با دیدن این حال، دستور می‌دهد که او را بکشند. در این حکایت اگرچه با مرگ خود آگاهانه مواجه نمی‌شویم و اگرچه عاشق مفلس برخلاف عاشقان صادق بین مرگ خود و ترک شهر، دومی را اختیار می‌کند، اما عطار با آوردن ابیاتی به شکل تمثیل، بیان می‌کند که اگر کسی در راه حق حاضر به مرگ و جان‌بازی شود، بسی برتر از جان نصیب او خواهد شد و آن عنایت و رضایت حضرت حق از او است.

|                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| گر چنان بودی که بودی مرد کار | سر بریدن کردی اینجا اختیار |
| گر ز من او سر بریدن خواستی   | شهریار از مملکت برخاستی    |
| بر میان بستی کمر در پیش او   | خسرو عالم شدی درویش او     |

(منطق‌الطیر، ص ۱۰۹)

حکایت جرجیس نبی در الهی‌نامه، برخلاف حکایت منطق‌الطیر، نشان‌دهنده رضای بنده به جفای معشوق است. جرجیس را سه بار به خاک و خون می‌کشند و دوباره زنده می‌شود. هنگامی که هاتف غیب این جفاها را جزای دوستان حقیقی بیان می‌کند، آرزوی او را می‌پرسد. وی باز خواهان چنین مرگی در راه حق است.

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| مرا گفت آرزو این است اکنون | که یک بار دگر در زیر گردون |
| کنندم پاره پاره در عذابی   | که تا آید دگر باره خطابی   |

(الهی‌نامه، ص ۳۶۵)

عطار در ادامه، حکایت ذوالنون و چهل مرقع‌پوش کشته شده را بیان می‌کند که در آنجا ذوالنون وقتی با کشته‌ها برخورد می‌کند، علت آن را می‌پرسد و از هاتف می‌شنود که: تا دارم دیت این است کار. اگرچه در ظاهر حکایت، خداوند آنان را از پای انداخته است، اما صوفیان مرقع‌پوش که با قدم نهادن در جرگه تصوف، ابتدا به ترک هر چیز جز خداوند گفته‌اند، در آخر نیز جان خود را آگاهانه فدای حق می‌کنند و پاداشی که دریافت می‌کنند بسیار گران‌بهاست «خود کشیم و خود دیتشان می‌دهیم»<sup>۲</sup>.

«داستان ذوالنون و چهل مرقع‌پوش کشته بر راه ... از زبان هاتف غیب به تقریر حکمت مردن آنها می‌پردازد: گفت تا دارم دیت این است کار.»<sup>۳</sup>

۱ - معتمدی، مسعود، زندگی در زندگی، ص ۵۷.

۲ - عطار، فریدالدین محمد، منطق‌الطیر، ص ۱۴۴.

۳ - پیشین، ص ۵۸.

شبهه به حکایت پیش در الهی‌نامه نیز آمده است که در آن به جای چهل مرقع‌پوش، هفتاد مرقع‌پوش بیان شده و به جای ذوالنون، ابراهیم ادهم آمده است و به جای هاتف غیب، نیم‌مُرده‌ای که او را تا لحظه دیدار با ابراهیم ادهم به دلیل خامی، شامل چنین موهبتی نکرده‌اند. البته تفاوت اندکی که بین این دو حکایت وجود دارد، ناظر بر غیرت عشق است. حق تعالی یاران مخلص خود را به دلیل توجه به دیگری - حتی حضرت خضر(ع) - به چنین حالی انداخته است.<sup>۱</sup> این حکایت به طور مفصل در تذکرةالاولیاء صفحه ۱۰۵ نیز آمده است.

نخواهد بود روی صلح و یاری  
نمی‌دارد ز خون عاشقان باک  
که تو از مرگ چون بودی مسلم  
نبینی تیغ ما چون ناتمامی  
بدیشان در رسانیمت هم آنگاه  
نشان گم گشت چون ایشان ازو نیز  
(الهی‌نامه، ص ۳۶۷)

شما را تا نریزم خون به زاری  
کنون این جمله را خون ریخت بر خاک  
از او پرسید ابراهیم ادهم  
چنین گفت او که می‌گفتند خامی  
چو پخته گردی ای بی‌روی و بی‌راه  
بگفت این و برآمد جان او نیز

در حکایت ساحران فرعون نیز با مرگ خودآگاهانه سر و کار داریم، زیرا آنان با وجود آگاهی به کشته شدن خود، باز بر سر عقیده خود می‌مانند و از ایمان خود بر نمی‌گردند. عطار در این حکایت کوتاه، اصل را بر اطلاع مخاطب قرار داده و به تفصیل داستان نمی‌پردازد. وی سرانجام کار ساحران فرعون را دولت و سعادت بزرگ می‌داند و چنین مُردنی را از بهترین مرگ‌ها می‌شمارد.

هرگز این دولت نبیند هیچ کس  
پس دگر بیرون نهادند از جهان  
هیچ شاخی زین نکوتر بر ندید  
(منطق‌الطیر، ص ۱۴۵)

جان جدا کردند از ایشان آن نفس  
یک قدم در دین نهادند آن زمان  
کس از این آمد شدی بهتر ندید

حکایت عاشق و معشوق بیمارش را پیش رو داریم که در آن، عاشق با نهایت شگفتی قصد کشتن معشوقش را دارد و دلیل این کار را چنین بیان می‌کند:

تا به مرگ خود نمیرد آن نگار  
در قصاص او کشندم زار زار  
سوخته یا کشته او نام من  
(منطق‌الطیر، ص ۱۹۳)

گفت جانان را بخواهم کشت زار  
گفت چون بر دست من شد کشته یار  
پس بود آنجا و اینجا کام من

۱ - گر مانده اند زنده عشاق در فراق

عشق این نمی‌پسندد عشاق را ادب کن

(دیوان عطار، ص ۵۳۳)